

ایهام : آن است که گاه به یک و گاه به دو معنی شود و به واسطه جمله را به جهت آن به دو شکل متفاوت معنی کنند.
دور = نزدیک

مقتضای فعلی خواجیه در این شعر وفا نیست.
در خیالات بیوسید که هتیار کعباست
عاشق مستکنی حیرانندین تحمل با یوش

دی می شود و تقسیم منها به دو به برای آن
هتیار که آید به جهان عشق خرابی دارد
کعباست محافظ تا نشوید با دبی اول ز روز
نوعی ساز

ایهام تناسب : فقه‌هایی از لایحه معنی و از در جمله قابل تعبیر است اما معنایی که قابل تعبیر نیست (دور) بابت یا چند کلمه

تناسب ایجاد می کند (دور) نزدیک (تناسب)
سکه زلی نیندیشد از رستی (تناسب) کوهستان کوهستم

چنان را سراسر سوی دل تواند سرو صدرا فریاد بر خورشید
همی بخورشید و فریاد خواند

چون تسنیم از فغانه بجوم پیش آفتاب
بانه تسنیم عیب هلو بید کمر او نینز

بیوسته جویها در طلب عیش مداوم است
خزایمی کند مردم فریب حشر جاری میست

ایهام صد ۹۷ خلی میزند

مردم مست می دارد تسنیم بجهت تسنیم
لبه شراب مست

حلم در صدق کوش که خورشید از آید از غنبت / کما از دروغ تسنیم روی آشت معنی نیست
آه تا یکی کوه سوز

در آن زمان که بر این آسان نهادم روی / خفا نظر اندوه بدون خالی کردن کوه سوز
بشیت معنی تسنیم به خورشید قیامت نشو (راج و سخن شیت کوه)

چون خشم هر زمان می سر حیات جلوه دران حاصل / سکه تکلیف سر می در نظمه است سب عین آب زندگانی بود
قلب سیاه بود از آن در دراز رفت / به هوای هفت نقد روان با یاد دار
بقدری که بودم از طرف با ده شتر

چو بار آشنا را ز نام خویش می خواند

طریقت است این سرساعت چندان بیکانه بنشیند

ایهام تناسب (آرایه های معنوی)

عینانه است تناسب با بیان

واژه دو معنا دارد اما فقط یکی از آنها در جمله قابل معنا شدن است و معنای دیگر با یک یا چند کلمه تناسب دارد: **صحن است گلبرای هم از راسته با شکر و نم تناسب** (هزار بار در سخن رخ بار دیده ای) ای بی غیر ز لذت شیرین برآمده ای

موارد ایهام تناسب را بیابید و توضیح دهید:

بیان تناسب متراب
ایهام

صد هزاران بلبل خوشگو است در باغ وجود	گر نباشد چون تو ای سلمان هزاری گو مباش
چنان سایه گسترده بر عالمی	که زالی ننیدیشد از رستی
پروانه ی راحت بده ای شمع که هر شب	از آتش دل پیش تو چون شمع گدازم
چون شبم افتاده بدم پیش آفتاب	مهرم به جان رسید و به عیوق بر شدم
دل ز پرده برون شد کجایی ای مطرب	بنال هان که از این پرده کار ما به نوا ست
من اگر کامروا گشتم و خوشدل نه عجب	مستحق بودم و این ها به زکاتم دادند
یار بیگانه نشو تا نیری از خویشم	غم اغیار مخور تا نکنی تا شادم
بهر شیرین گر به تلخی رفت فرهاد از جهان	نام او باقی است تا سنگی به سنگی می نهد
در کنج دماغ طلب جای نصیحت	کاین گوشه پر از زمزمه ی چنگ و رباب است
خدا را محتسب ما را به فریاد دف و نی بخش	که ساز شرع از این افسانه بی قانون نخواهد شد
ماهم این هفته برون رفت و به چشم سالی است	حال هجران تو چه دانی که چه مشکل حالی است
زهره سازی خوش نمی سازد مگر عودش سوخت	کس ندارد ذوق مستی می گساران را چه شد
روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد	ز آن زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما
ز بس که شد دل حافظ رمیده از همه کس	کنون ز حلقه ی زلفت به در نمی آید
هر تیر که در کیش است گر بر دل ریش آید	ما نیز یکی باشیم از جمله ی قربان ها
یکی را حکایت کنند از ملوک	که بیماری رشته کردش چو دوک
هندو به پیش خال تو باشد یه چاکری	مهر رخ تو راست مه و زهره مشتتری
زوق آتش تا ساز خلق را ز کوه ناه	چون برون آید بیست آن روی را آنگیز را

ایهام تناسب است

بگذار از آرزو بره، امکان، اجاره بره

کسی معنی راغ تناسب با

تعدادی از کلماتی که می توانند در ایهام با ایهام تناسب نقش آفرین باشند:

قلب : دل - میانه لشکر - سکه ی قلبی - در گزین	مخفی : تخلص زیب النساء - پنهان
دور اندیش : کسی که به فراق فکر می کند - عاقبت نگر	آنگران : دلواپس - مشاهده کننده
گلستان : کتاب گلستان - باغ	یه : هیوه ی به - بهتر
دور از تو : در دوری تو - دور از جانت	بگفت : هموار - فرومایه
زمن : تابیدن آفتاب - کتک زدن سخن برای برین، سیت و درازنه	هوا : عشق - آسمان - هوس (میل و آرزو)
کیمیای سعادت : نام کتابی از غزالی - عامل سعادت	مدام : پیوسته - شراب
بوی : رایحه - آرزو و امید	روزی : یک روز - رزق
عهد : دوره - پیمان	داد : سر و صدا - عدالت
پیرشوی : به پیری می رسی - خدا به تو طول عمر دهد	محیط : دریا - دربرگیرنده
پاک دامنی : عصمت - لباس تمیز داشتن	جام : جام شراب - جام جهان نما
لاله : چراغ پی سوز - گل لاله لاله را در درازن آقا و در برون	تر : خیس - پرطراوت
دارا : داربوش سوم - ثروتمند	مخشست : نیزه کوتاه - آجر نیخته
دار : وسیله ی اعدام - درخت	منصور : حلاج - یاری شده
گسترده : پهن شده - زیاد	باده : بادیه - بیابان - ظرف
زخم : ضربه - جراحت	هزار : بلبل - عدد هزار
مردم : مردمک - آدم	قربان : قربانی - جای کمان
نگاه ندارد : نمی نگرد - حفظ نمی کند	کیش : مذهب - تیردان
شهریار : تخلص شاعر - پادشاه	مالک دینار : صاحب پول - نام یک عارف
چنگ : نوعی ساز - پنجه ی دست	مشتتری : نام سیاره - خریدار
گوشه : اصطلاحی در موسیقی - کنج	پرده : آهنگ - حجاب
تاب : گرما - پیچ و خم - قرار - تاسیس مقر عسائرت و بازرگانی گور : قبر - گورخر	نام : اسم فرد - شهرت و آبرو
روان : جان - جاری	مهر : خورشید - عشق
دیوان : اهریمنان - مجموعه شعر - محل دادخواهی	قانون : نوعی ساز - مقررات

خو اندن : دعوت کردن - مطالعه
 سنار : ساحل - در کنار آفتاب
 بار : فعل بیاس - صفاد بار حرکت هوا

سودا انوشه خال، تجارت، سودا سیاه
 تند؛ بار و کوه، صفاد صراج
 ۱۳

شکر: نام ماد ای شیرین - محشو قمر زنگ خشم
نشدیدین شکر بر نیم کوه و کمر
شکر: بختی جان بدن - دانه کوه کمر بند

آسارا - بیسته - برنده ای بسیاری
باز: دوباره - بیسته
بزرگ است سر زخم بازی تو بود من (خوشتر زنده) آتس بین کمر بند آری
تغیر: شمشیر - بلندی، ارتفاع، آملد -

راه: مسیر نام یک کوه موسیقی (راه زون: دزدی کردن / زنازتن موسیقی)
صبر: بردباری - نام گیاه های باغ

عشاق: عاشقان - ناچرخ یون - موسیقی
بی نوا: بی صدا و ناله - بیچاره

عزیز: صوری، علاقه - عنوان صدر لفظ مصر در ای سالار ^{عزیز} به عزیز
باریه بیبا: معرا نور در شراب نوشتن

دستان: دست ها - فریب و افسانه - لقب زال در دستم

فتوح: یاد شاه مار دروش شاهنامه - خندان (فخند: خندیدن) - برادر ناتنی - انسان نامرد

شکسته: مغز شده - یک اصطلاح موسیقی

داغ: بسیار گرم - سوتک، ماتم - نشان
گشت: شد، جست و جوی کرد، و گناوید - گردش کرد

روسی: راه، چاره - صورت
فسرده: صیقلیده - غمگین

تبار: وسیله مرتب کردن مو - کتف

* پرتیابی: پرتقاری - آشفتنی سرگرم، مشغول - سر بودن در امر

سودا: تجارت - دیوانگی (عشق) - سیاهی (روشنی) - سواد
خاصیت: ساکت - بی نور

بهار: زخم - نوعی پوشش زنان

قرار: آرامش - وعده دیدار - معیار
مهر شیرین: مهر و عشق - شیرین - نام شهری در استان کرمانشاه

نظامی: آتش - شاعر مشهور قرن ششم هجری

دستور: وزیر، امر - جمعیت (نظامی بودن در امر) (شوی از مردم)

مسلم: اسلام بن عقول - قبول شده، پذیرفته
تندی: سرعت، ششم آند فرنگی

پای: تیز - بی تناه

پایه: قابل سواره - یکی از مهره های شطرنج

خوان: مرحله سفره

لب: بنهاره - بختی بیرونی دهان

سخت: بسیار - دشوار

ارسان: اندام ها - عناصر چهارگانه (آب، باد، خاک، آتش)

برآوردن: احکام کردن، مقدر شدن - طالع کردن
جوستان: در حال جوشتیدن - تمکین و مطیع

قریان: قربانی، جان نثار - جای گمان
زخم: ضرب - جراحت

وزن: اعتبار - آهنگ و موسیقی
خداوند: صاحب - یاد شاه - خدا، اله

فضا: هیئت و محیط - جو زمین و بالاتر از آن
ولایت: سررستی - سرزمین

سنا: سبک - ساحل - (آلودگی)

برده: محشم - دیده شده، وجود
سهرم: حرس - تیر - تقویت

دوش: آسان - ریش
نوا: ساز و سامان - صدای نام یکی از شاه های موسیقی

سینه: بیوان - شکر و شمشیر

طاق: سقف تنبیس شکل - طاقچه - مرد فرد - تنها و جدا
حقیقت: عدد زوجه مقابل طاق - دوتا - هم نشین و دوست همسر

سنگ: صفت - مست

قال: به طاق حقیقت ابروی تو سوتند - که من حقیقت چشم تا ز جوی کلام

صفت: آقامد نماز و قدر
ردی: لیره - آسان - فلتر - بالا: از شاه خرم، آن صومیل از نازکی

آب: آبرو - از نیکواری به شانه
بارها بر روی آتش صومیل به چیده است - در حق از آن روی که در باران از

زال : پدر رستم - پیرزن (بزرگوار)
شاهد : زیبارو - گواه - بیننده
خراب : مست - ویران (بزرگوار است)
قصور : کاخها - کوتاهی
رخ : مهره ی شطرنج - چهره
کف : کف آب و شراب - پنجه دست
حلقه : جمع - گوشواره - کلون در - دایره
رود : پسر - رودخانه - نام یک ساز
پروانه : مجوز - نام حشره
مجنون : عاشق لیلی - دیوانه
لاست است دست راست در مقابل چپ دست و مستقیم
کای : یعنی بخار و زانیا که در نام زندان به سحر رعد

مطلب کردن
آهو : عیب - غزال - میهار
رشته : نخ - نوعی بیماری
بار : میوه - حمل - اجازه ورود
بر : میوه - کنار
مستحق : فقیر و نیازمند - شایسته
آیت : نشانه - سطر قرآنی
عود : ماده ی خوشبو - نوعی ساز
زیبا : زبینه - قشنگ
دور : پیرامون - دوره - دور
خواندن : دعوت کردن و صدرازی - مطالع کردن
دوره : عرصه ، برده شده
جنگ : با و تو ستر ، نازک و ظریف

توشوخر (دیده گلس) بیون کوه کونوازی
عین : چشم
ماستر
دور : اگر کسی بگوید شرباب (زمانه)

اغراق (آرایه ی معنوی) زلفت تو دل بود و سر زان در

بزرگ نمایی شاعرانه و زیاده روی در توصیف یک پدیده است.
در کتب درسی تمایزی میان اغراق - غلو و مبالغه نیست.
در ابیات زیر اغراق را مشخص نمایید :

تو خود ای گوهر یکدانه کجایی آخر
درازی شب از مژگان من پرس
ز رفتن تو من از عمر بی نصیب شدم
ز سایه مژه ی چشم مور بست قلم
زان رو به کوی دوست گذارم نمی فتد
صدای شیون زنجیر دارد اعضايم
رسد تا به کوی تو قاصد پیر می گردد
سپاهی که دریای چین را زگرد
ز سم ستوران در آن پهن دشت
شود کوه آهن چو دریای آب
ز این آتش نهفته که در سینه ی من است
به زیور ها بیار ایند وقتی خو برویان را
تور لاله چنان بر فروخت باد بهار

کز غمت دیده ی مردم همه دریا باشد
که یک شب خواب در چشم نگشته است
سفر تو کردی و من در وطن غریب شدم
چو نمی کشید مصور دهان تنگ تو را
بگرفت اشک دیده ی من رهگذار من
شکسته است ز بس روزگار بی تو مرا
مکببید از دوری این راه شد بال کبوترها
گفت چون بیابان به روز نبرد
زمین شش گشته و آسمان گشت هشت
اگر بشنود نام افرو اهیاب
خورشید شعله ای است که در آسمان گشت
تو سیمین تن چنان چو بی که زیور ها
که لاله غرق عرق شد گل به جوش آمد

بیا بی بخت جان بدویم
غریب و محبت به پیمانده و نام آشنا
تمام است که کامل است کافی است
باز دوباره شکسته - برتره کساری
روشن ، واضح - روشن - آگاهی
مردم در درازای مردم ، اهل دعا شکر
سفر تو کردی و من در وطن غریب شدم
چو نمی کشید مصور دهان تنگ تو را
بگرفت اشک دیده ی من رهگذار من
شکسته است ز بس روزگار بی تو مرا
مکببید از دوری این راه شد بال کبوترها
گفت چون بیابان به روز نبرد
زمین شش گشته و آسمان گشت هشت
اگر بشنود نام افرو اهیاب
خورشید شعله ای است که در آسمان گشت
تو سیمین تن چنان چو بی که زیور ها
که لاله غرق عرق شد گل به جوش آمد

۱- در کدام بیت اغراق دیده می شود؟
الف- حافظا ترک جهان گفتن طریق خوش دلی است
ب- دلم امید فراوان به وصل روی تو داشت
ج- شرم از آن چشم سیه بادش و مژگان دراز
د- رفتن تو من از عمر بی نصیب شدم
۲- در کدام بیت اغراق مشاهده نمی شود؟
الف- صدای شیون زنجیر دارد اعضايم
ب- به زور عقل نتوان شد حریف عشق بی پروا
ج- ز سایه ی مژه ی مور بست قلم
د- نهال شعله توان سبز کرد در گلشن
۳- در کدام گزیده اغراق مشاهده می شود؟
الف- نصیب ما که در این گلشن آشیان داریم
ب- خراش خار بیند از رنگ گل رنگ رخسارش
ج- ممنون وصل نیم که از دستبرد رشک
د- آن عشق که در پرده بماند به چه ارزد
۴- در کدام بیت اغراق مشاهده نمی شود؟
الف- صدای شیون زنجیر دارد اعضايم
ب- به زور عقل نتوان شد حریف عشق بی پروا
ج- ز سایه ی مژه ی مور بست قلم
د- نهال شعله توان سبز کرد در گلشن
آن خندان اسن عشق تو خوش آمد در را

تا نینداری که احوال جهان داران خوش است
ولی اجل به ره عمر رهزن داشت
هر که دل بردن او دید و در انکار من است
سفر تو کردی و من در وطن غریب شدم
شکسته است ز بس روزگار بی تو مرا
عنان در قبضه ی دریابود کشتی سواران را
چومی کشید مصور دهان تنگ تو را
ز آب گریه ی بی اختیار سوختگان
اگر چه خرمن گل نیست مشت خاری هست
شود گرد چمن برگ گلی آینه دار او
بیرون در گذاشته بودم نگاه را
عشق است و همین لذت اظهار و دگر هیچ
شکسته است ز بس روزگار بی تو مرا
عنان در قبضه ی دریابود کشتی سواران را
چومی کشید مصور دهان تنگ تو را
ز آب گریه ی بی اختیار سوختگان
سکه بیخاد به یکبارگی از چشم آب
بیا بی بخت جان بدویم
غریب و محبت به پیمانده و نام آشنا
تمام است که کامل است کافی است
باز دوباره شکسته - برتره کساری
روشن ، واضح - روشن - آگاهی
مردم در درازای مردم ، اهل دعا شکر
سفر تو کردی و من در وطن غریب شدم
چو نمی کشید مصور دهان تنگ تو را
بگرفت اشک دیده ی من رهگذار من
شکسته است ز بس روزگار بی تو مرا
مکببید از دوری این راه شد بال کبوترها
گفت چون بیابان به روز نبرد
زمین شش گشته و آسمان گشت هشت
اگر بشنود نام افرو اهیاب
خورشید شعله ای است که در آسمان گشت
تو سیمین تن چنان چو بی که زیور ها
که لاله غرق عرق شد گل به جوش آمد

توشوخر (دیده گلس) بیون کوه کونوازی
عین : چشم
ماستر
دور : اگر کسی بگوید شرباب (زمانه)